سردار اسعد بختیاری و خدمات او به مشروطیت

وحیدنیا، س

حاج علی قلی‏خان بختیاری،فرزند حسین قلی‏خان ایلخانی،در زمان ناصر الدین‏شاه با درجه‏ی سرتیپی جزو اداره‏ی سواره‏ی دیوانی‏ بوده و پس از مرگ برادرش اسفندیار خان سردار اسعد،لقب او را کسب کرده است.این لقب بعدا به جعفر قلی خان،فرزند ارشد حاج‏ علی قلی خان،رسیده است.

حسین قلی خان ایلخانی در 27 رجب سال 1299 هجری قمری‏ به دستور ناصر الدین شاه و توسط ظل السلطان به قتل رسیده است. ظل السلطان در کتاب سرگذشت مسعودی نوشته است:

«موقعی که در تهران بودم...پدرم یک روز مرا به اتاق خلوتی‏ احضار کرد و پس از مذاکرات مفصلی که موجب تأثر و هیجان شدید من شد و مرا به گریه انداخت،از من قول گرفت که حسین قلی خان‏ ایلخانی را معدوم کنم و در پایان صحبت به من گفت:اگر لازم‏ بدانی حاضرم به تو حکم هم بدهم...».

ظل السلطان پس از رفتن به اصفهان به شاه نوشته است:«قربان‏ حضور مبارک...حرکات خلاف...حسین قلی خان ایلخانی را غلام‏ مفصلا به حضور مبارک عرض کرده و حکمش را هم مرحمت‏ کرده‏اید.ان شاء اللّه تعالی عنقریب از بخت بلند همایونی این خدمت‏ بزرگ را اجرا خواهم کرد...»و ناصر الدین شاه در حاشیه‏ی نامه‏ نوشته:«...این فقره را ان شاء اللّه باید به طوری به اتمام برسانی که‏ همه تعجب کنند و هیچ کس نداند که به چه مرض مرد و به درک‏ رفت.این شخص خیالات فاسد دارد.یقینا حکما باید به درک برود با پسرش.»

در همان روز دستگیری و قتل ایلخانی،دو پسر او یعنی‏ اسفندیارخان و حاج علی قلی خان هم که در معیت پدر به خدمت‏ ظل السلطان آمده بودند،دستگیر و به زندان برده شدند.حاج‏ علی قلی خان داستان زندان خود را چنین نقل کرده است:1«همه ساله‏ ایلخانی که به اصفهان می‏آمد،در خانه‏ی تاجری حاج محمد حسین‏ نام منزل می‏کرد.سال 1299 هم به همان خانه وارد و بعد کشته‏ شد.من بعد از دو سال حبس،وقتی مرخص شدم،به خانه‏ی آن تاجر رفتم تا از اموال بی‏حد و حساب پدرم چیزی گرفته،روانه‏ی تهران‏ شوم...علاوه از آن‏که دیناری نداد،حسین قلی خان ایلخانی را اصلا نشناخت!دست خالی برگشتیم.به صفر گفتم چاره‏ی کار من رفتن‏ به تهران و پناه بردن به میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم است.صفر از حاصل گدایی چند شاهی به من داد و پیاده روانه‏ی تهران شدم و به سر طویله‏ی اتابک واقع در خیابان علاء الدوله‏[فردوسی‏]رفتم... به او گفتم:آقا که بیرون آمد،عرض کن پسر ایلخانی بختیاری‏ست. او رفت.پرده عقب رفت.اتابک آمد و جلودار تعظیم کرد و چیزی‏ گفت.اتابک توجهی به من کرده،آیا مرا خوب دید یا نه نمی‏دانم. فورا به اندرون برگشت...طولی نکشید غلام سیاهی آمد و مرا به‏ حیاطی برد...

بعد از این پیام طولی نکشید اتابک وارد شد.تعظیم کردم.یک‏ کلمه از گذشته‏ی من نپرسید.فوری آمدند و گفتند:غذا حاضر است. به اتفاق اتابک به اتاق دیگری رفتیم.سفره‏ی شاهانه بود.ناهار خوردیم و معلوم شد این خانه و نوکرها متعلق به من و اتابک مهمان‏ من است و چند سالی در همین عمارت و با همین کیفیت بودم... اسفندیار خان هم پس از آزادی از زندان در خانه‏ی اتابک به عمارت‏ من وارد شد و بعد به همراه اتابک به حضور ناصر الدین شاه شرفیاب‏ و فوری فرمان حکومت بختیاری را به نام او صادر و مرحمت کردند. اتابک به تجارت‏خانه‏ی ارباب جمشید زرتشتی که یکی از تجارت‏خانه‏های مهم مملکت بود،برای ما پنجاه هزار تومان اعتبار مرحمت کرد که تدارک حرکت بختیاری را ببینیم و پس از تدارکات‏ لازم به طرف اصفهان حرکت کردیم.»

سردار اسعد پس از توقف کوتاهی در اصفهان،به اتفاق‏ اسفندیار خان ایلخانی جدید بختیاری به زادگاه خود می‏رود و در سال‏ 1318 قمری از راه هندوستان به اروپا رهسپار می‏شود و در سال‏ 1324 نیز برای معالجه‏ی چشم به فرانسه می‏رود.

مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات نوشته است:«در زمستان‏[1327 هجری قمری‏]قصد پاریس کردم...شاخص میان‏ ایرانیان علی قلی خان سردار اسعد است.گاهی به منزل او می‏روم... غالب اشخاص سر سفره‏ی او حاضر می‏شوند.عصرها به کافه‏ی‏ دولاپه جنب اپرا می‏رود و باز جمعی دور او را گرفته‏اند...در تهران‏ مراوده با او نداشتم.در پاریس رفیق شدیم تا آن‏جا که روزی به من‏ گفت می‏خواستم با شما مشورت کنم،موقع به دست نمی‏آمد.تا روزی خلوت اتفاق افتاد.گفت:می‏خواهم به لندن بروم و با سر هاردینگ دوستی دارم،بگویم مردم شمال ایران به روس و مردم‏ جنوب به انگلیس متوجه هستند،ما همانیم که بودیم.در این‏ تغییرات نظر شما چیست؟فهیم الدوله اخوی‏زاده هم حضور داشت. گفتم:حد وسطی دارد.آن را هم بپرسید و آن راجع به قسمی‏ست که امروز متوجه به خود ایران‏اند:معلوم باشد.در عین‏ حال تکلیف ما با آن حد وسط چیست؟

هاردینگ گفته بود:دوستی آن جماعت با دوستی ما تباینی ندارد.سیاست،سیاست‏ ظل السلطان در پاریس است.هر روز که خبر پیشرفت ستارخان می‏رسد،مشروطه‏طلب است و هر روز که عین الدوله پیشرفتی می‏کند،سلام‏ می‏نشیند...تقی‏زاده به پاریس آمد.در کافه‏ی‏ دولاپه اتاق مخصوص به خرج سردار اسعد اجاره‏ی‏ روزانه شد...اخبار نهضت رشت و اصفهان می‏رسد. روزی به سردار اسعد گفتم:من هم با شما صحبتی‏ دارم.خلوت میسّر نمی‏شد.تا روزی در موقع حرکت‏ به کافه دولاپه...به سردار گفتم:موقع نشستن در پاریس نیست،بروید اصفهان و این نهضت را اداره‏ کنید.گفت:از کجا نتیجه به دست آید؟گفتم:تاریخ‏ خوب می‏داند.همه‏ی اشخاص بزرگ نمی‏دانستند آخر کار چه می‏شود،اقدام کردند.آنان که نتیجه‏ گرفتند،مشهور شدند.اگر کار پیشرفت نکرد، برمی‏گردید پاریس،جایی نمی‏رود.باز هم راحت‏ خواهید بود.اما اگر پیشرفت کرد،سردار دیگری‏ خواهید بود.گفت:رفیق ندارم.دیدی ناصر الملک را دعوت کردیم، نیامد؟گفتم:کار را یک نفر می‏کند.شما بروید اصفهان و قوت‏ باشید.من می‏روم تهران و صحبت می‏کنم.در این ضمن رسیدیم به‏ کافه‏ی دولاپه.رفقا جمع شدند.مصطفی قلی خان اخوی‏زاده قرار شد برود تحقیق کند کشتی از مارسی برای محمره‏[خرمشهر]کی‏ حرکت می‏کند؟...سردار اسعد حرکت کرد...من سردار اسعد را از بهترین اشخاص این مملکت می‏دانم و پس از حرکت از پاریس‏ وطن‏پرست و صدیق...».

سردار اسعد در ربیع الثانی سال 1327 به توصیه‏ی مخبر السلطنه‏ و سر هاردینگ انگلیسی و دیگر دوستان،از طریق هندوستان به‏ خوزستان وارد شده و به سوی اصفهان حرکت می‏کند.اصفهان به‏ کمک ضر عام السلطنه و صمصام السلطنه و حمایت حاج آقا نور اللّه‏ ثقه الاسلام از دست مستبدین آزاد شده و صمصام السلطنه اداره‏ی‏ شهر را به عهده می‏گیرد.

در این وقت تلگرافی از سوی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و ملا عبد اللّه مازندرانی به شرح زیر به سردار اسعد مخابره می‏شود:

«24 جمادی الثانیه،خلع محمد علی میرزا و نصب ولیعهد و قبضه‏ی تهران و جهاد با مستبدین واجب عینی و هرگاه قشون روس‏ تجاوز از حقوق‏شان نموده و به هواداری استبداد اقدام کنند،دفع‏شان‏ واجب و به همین زودی مقام منیع ریاست روحانیه اسلامیه برای‏ نجات مملکت اسلامی و تصفیه‏ی قطعی سلطنت شیعه حرکت به‏ جانب ایران خواهند نمود.»

سردار اسعد پس از توقفی کوتاه در اصفهان،به طرف تهران‏ حرکت می‏کند.وی در یادداشت‏های خود نوشته است:«خودم هزار سوار انتخاب کرده،در غره جمادی الاولی 1327 به طرف تهران‏ عزیمت نمودم.2در قم قنسول انگلیسی در اصفهان موسوم به مستر گریهیم و قنسول روس آمدند که مرا منصرف کنند از رفتن به‏ تهران.میسّر نشد.دو ساعت به صبح مانده حرکت کردیم و از دروازه‏ی بهجت‏آباد بدون مانع وارد تهران شدیم...جمعه 27 جمادی الاولی در سفارت روس بیرق روس و انگلیس برای حفاظت‏ محمد علی شاه برافراشته شد.کمیسیون عالی مرکب از علما و شاهزادگان و اعیان و تجّار منعقد شد و به اکثریت آرا سلطان احمد میرزا به سلطنت و عضد الملک را به نیابت برگزید.همین کمیسیون‏ عالی سپهدار را به وزارت جنگ و مرا به وزارت داخله انتخاب نمودند. محمد علی میرزا تا 24 شعبان 1327 در سفارت بود.در عشر دوم‏ ربیع الثانی 1328 کابینه مستعفی و سپهدار به وزارت داخله و من به‏ وزارت جنگ رسیدم.بعد در کابینه مستوفی من و سپهدار در دوره‏ی‏ دوم از تهران وکیل شدیم.»

سردار اسعد در اواخر عمر دچار نابینایی شده و در دوم محرم‏ سال 1336 در سن 63 سالگی درگذشت و در تخت پولاد اصفهان در تکیه‏ی میر به خاک سپرده شده است.3

پی‏نوشت‏ها

(1)-مجله‏ی خاطرات وحید،شماره‏ی 21 و 22،تیرماه 1352.

(2)-خوانین بختیاری که همراه او به تهران رفته‏اند،عبارت بوده‏اند از:یوسف خان‏ امیر مجاهد،محمد جوادخان سردار اقبال،مرتضی خان صمصام،محمد تقی خان‏ امیر جنگ،عزیز اللّه خان،الیاس خان صارم الملک و سالار منصور.

(3)-برای آوردن احمد میرزا از سفارت روس که به همراه پدرش رفته بود، یوسف خان امیر مجاهد و مرتضی قلی خان صمصام از طرف سردار اسعد و جمشیدخان سردار کبیر از طرف سپهدار به زرگنده رفته و او را به شهر آورده‏اند.